



Geopolitical Discourse Components of Iraqi Baath Party in Alienating Iran in 1980 in the Framework of "Laclau" and "Muffe"

Ehsan Lashgari¹

Abstract

One of the most important approaches of critical geopolitics is understanding the discourses function of political unit's geopolitical actions. From the perspective of "Lakla" and "Muffe"; this geopolitical text; it has been constructed by the dominant socio-political discourse and has gained meaning and identity in distinction from other discourses. In this regard, Iraqi Baath party territorial expansion pattern under the Saddam leadership and attack on Iran in 1980 was the basis for a semantic break with monarchy geopolitical pattern in Iraq. Because during monarchy political system in Iraq, despite the existence of border disputes between two countries, there was always compromise and dialogue to reach an agreement in the geopolitical discourse of the two countries. But with the coming to power of the Baath party in 1968 and also with victory the Islamic revolution in Iran in 1979, border disputes were interpreted in the framework of discourse conflicts, which led to a full-scale war which lasted 8 years. On this basis, the intensification the territorial dispute object between Iran and Iraq in 1980 seems non-discourse based on its material definition at first sight. but, from the discourse approach, territorial dispute of the two countries has been constructed in a special context of political-historical discourse. In this research, has been attempted to investigate the Ba'ath Party elements discourse against the Shiite Islamic Revolution in Iran from the perspective of "Lakla" and "Muffe". findings show that in Saddam Hussein's rule period in Iraq with Arab nationalism becoming hegemonic a type of alienation was formed that turned the defense and expansion the Arab nation borders against the Iran became a geopolitical issue. In addition, the discourse conflict between the Baath party and the revolutionary Shiite discourse in Iran could highlight the distinction between Shiite in Iran with the Sunni world and introduce Iraq as the guardian of Arab world eastern borders.

Keywords: Alienation, Baath party, Geopolitical Discourse, War, Iran.

1. Associate Professor, Department of Geography, Political Geography, Faculty of Humanities, Yazd University, Yazd, Iran
ehsanlashgari80@yahoo.com
DOR: 20.1001.1.10255087.1403.33.129.4.1





۱۲۹

سال سی و سوم
زمستان ۱۴۰۳
صص: ۹۳-۱۱۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۱۴

شابا چاپی: ۱۰۲۵-۵۰۸۷
الکترونیکی: ۳۶۵۴-۴۹۷۱



شناسایی مؤلفه‌های گفتمان ژئوپلیتیکی حزب بعث عراق در غیریت‌سازی نسبت به ایران در سال ۱۹۸۰ در چارچوب دیدگاه "لاکلاؤ" و "موفه"

احسان لشگری^۱

چکیده

یکی از مهمترین رویکردهای ژئوپلیتیک انتقادی؛ شناخت عملکرد گفتمان‌ها در ظهور کنش‌های ژئوپلیتیک کشورها می‌باشد. از منظر "لاکلاؤ" و "موفه" این متن ژئوپلیتیک؛ در مقطعی از تاریخ به‌وسیله گفتمان اجتماعی- سیاسی حاکم ساخت‌مند گردیده و از منظر هویتی در تمایز با دیگر گفتمان‌ها معنا یافته است. در این راستا الگوی قلمروگستری حزب بعث عراق به رهبری صدام و حمله به ایران در سال ۱۹۸۰ زمینه‌ساز گسست معنایی با پارادایم ژئوپلیتیکی دوران حکومت پادشاهی در عراق بود. چرا که در دوران پادشاهی در عراق علی‌رغم وجود اختلافات مرزی لیکن مصالحه و گفتگو جهت رسیدن به توافق همواره در گفتمان ژئوپلیتیکی دو کشور وجود داشت. لیکن با به قدرت رسیدن حزب بعث و همچنین با وقوع انقلاب اسلامی در ایران اختلافات مرزی به گونه‌ای در چارچوب تعارضات گفتمانی تفسیر گردید که به یک جنگ تمام عیار منتهی گردید. کنش‌های ژئوپلیتیکی عراق از بدو استقلال کامل مشحون از ستیز و مناقشه ارضی و در برخی مقاطع دیگر دارای الگوی همکاری و مصالحه با کشورهای همسایه بوده است که متناسب با الگوی گفتمانی حاکم بر این کشور بوده است. در این پژوهش کوشش گردیده با اتخاذ روش‌شناسی تفسیری چگونگی مفصل‌بندی مؤلفه‌های گفتمانی حزب بعث عراق و چگونگی غیریت‌سازی ژئوپلیتیکی این حزب در برابر ایران در سال ۱۹۸۰ از منظر "لاکلاؤ" و "موفه" مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد. یافته‌های تحقیق نمایان‌گر آن است که در دوره حکومت صدام حسین در عراق با هژمونیک شدن دال مرکزی ناسیونالیسم عربی به گونه فزاینده‌ای نیاز به غیریت‌سازی قومی شکل گرفت و از این رو دفاع و گسترش مرزهای امت عربی در برابر ایرانیان به امری ژئوپلیتیکی بدل گردید. ضمن اینکه معارضه گفتمانی حزب بعث با گفتمان تشیع انقلابی در ایران توانست تمایزآفرینی میان ایران شیعی و جهان اهل تسنن را پررنگ نموده و کشور عراق را نگهبان مرزهای شرقی جهان عرب معرفی نماید.

کلیدواژه‌ها: غیریت‌سازی، حزب بعث، گفتمان ژئوپلیتیکی، جنگ، ایران



مقدمه

نظریه‌ها و چارچوب‌های مسلط ژئوپلیتیک تا اواسط قرن بیستم اغلب بر جنبه‌های عینی جغرافیا و اثرگذاری آن بر روابط بین کشورها و بلوک‌های قدرت استوار بود. در این مضمون، ژئوپلیتیک به عنوان یکی از گرایش‌های علوم جغرافیایی به مطالعه و ریشه‌یابی علل ستیز، رقابت و همکاری مبتنی بر داده‌های جغرافیایی اعم از طبیعی و انسانی در مقیاس فراملی می‌پردازد (Dalby, 1991: 15). این در حالی است که بتدریج با مشاهده ضعف پیش‌بینی‌های ژئوپلیتیک اثبات‌گرا و عدم پاسخگویی به تناقض‌های فراوان ایجاد شده اندیشمندان به سوی چارچوب‌های ژئوپلیتیک انتقادی سوق یافتند. یکی از مهمترین رویکردهای ژئوپلیتیک انتقادی؛ شناخت عملکرد گفتمان‌ها در مطالعات ژئوپلیتیک می‌باشد؛ بطوری که در این رویکرد عملکرد گفتمان سیاسی- تاریخی در قلمروخواهی کشورها و واحدهای سرزمینی در مقیاس فراملی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (Reuber, 2009: 441).

در این راستا تحلیل گفتمان یک رویکرد میان رشته‌ای است که در دهه‌های اخیر در مطالعات ژئوپلیتیک کاربرد فزاینده‌ای یافته و اندیشمندانی همانند اگیو و اتوتایل را می‌توان از پیشگامان این رویکرد حرکت نوین دانست (Agnew & Tuathail, 2008: 51). در این رویکرد ایده‌های متمایز اقتصادی، سرزمینی، قومی، دینی و غیره به صورت خنثی در جامعه وجود دارد که در یک مقطع مشخص زمانی- فضایی توسط اصحاب قدرت و شارحان آنها در قالب یک گفتمان مفصل‌بندی گردیده و به موقعیت هژمون ارتقاء می‌یابند. در این راستا در چارچوب ژئوپلیتیک گفتمانی نیز بیش از آنکه رفتارها و کنش‌های ژئوپلیتیکی واحدهای سیاسی صرفاً در چارچوب مقتضیات مادی تحلیل گردد؛ به فرایندهای مرتبط با ایدئولوژی و اندیشه سیاسی- تاریخی حاکم بر جوامع پرداخته می‌شود (Gregory et al, 2009: 745). به بیان دیگر علی‌رغم اینکه ویژگی‌های سرزمینی همچون موقعیت جغرافیایی، وسعت، اقلیم و ویژگی‌های توپوگرافیک و همچنین ویژگی‌های جغرافیای انسانی یک کشور نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در اتخاذ راهبردهای ژئوپلیتیکی ایفا می‌نماید؛ لیکن اینکه چگونه، به چه میزان و در راستای چه هدفی و با کدام ارجحیت از این ویژگی‌ها استفاده شود؛ صرفاً به مضامین گفتمان‌های سیاسی- تاریخی حاکم بستگی دارد (لشگری تفرشی، ۱۴۰۰: ۱۳۲).

عراق کشوری است که پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و توسط اداره مستعمرات بریتانیا در اوایل قرن بیستم تاسیس شد و پیش از آن هیچگاه به عنوان کشوری واحد شمرده نمی‌شد. تاریخ سیاست خارجی عراق از بدو استقلال کامل در سال ۱۹۳۲ تا انتهای فروپاشی نظام بعث عراق در سال ۲۰۰۳ به سبب حمله آمریکا؛ مشحون از ستیز، منازعه، مناقشه ارضی و در عین حال در برخی مقاطع دیگر دارای الگوی همکاری و مصالحه با کشورهای همسایه بوده است که متناسب با الگوی گفتمانی حاکم بر خود بوده است. در این راستا هم زمان با به قدرت رسیدن صدام حسین و با فرارسیدن سال ۱۹۸۰ تشنج سیاسی - نظامی در مرز ایران و عراق بطور چشمگیری تشدید گردید. از سوی دیگر ایده قلمروگستری حزب بعث عراق در زمان صدام حسین دارای گسست معنایی در پارادایم ژئوپلیتیکی عراق نسبت به دوره حکومت پادشاهی در این کشور بود. به‌ویژه در دوره حکومت پادشاهی در عراق اختلافات سرزمینی میان ایران و عراق غالباً بر مبنای مصالحه و گفتگو حل و فصل شده بود. لیکن در دوران قدرت‌یابی احزاب ملی‌گرا از جمله حزب بعث و به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری صدام حسین؛ گفتمان قلمروگستری عراق دارای مؤلفه‌ها و مدل‌های دیگری گردید که با گفتمان سیاسی دوره پادشاهی در این کشور متفاوت بود. در پاره‌ای از مطالعات تاریخی علت توسعه قلمروخواهی حزب بعث عراق و حمله ارتش این کشور به ایران را ضعف قوای نظامی ایران و عدم وجود توازن استراتژیک میان دو کشور به سبب وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ می‌دانند. برخی دیگر از اندیشمندان نیز تشدید اختلافات بر سر اجرای قرارداد مرزی ۱۹۷۵ الجزایر را مهمترین محرک حمله عراق به ایران دانسته‌اند (زیدان، ۱۳۸۹: ۵۷).

لیکن در دیدگاه ژئوپلیتیک گفتمانی؛ اساساً جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ بیش از آنکه صرفاً بر پایه منازعات سرزمینی آغاز شده باشد بر پایه تقابل ایدئولوژی و گفتمان‌ها شکل گرفته است. از منظر گفتمانی منازعه دو کشور؛ عمیق، پیچیده و مسأله‌ای فراتر از تعارض بر سر حدود سرزمینی بود و در مضمون تاریخی آن چگونگی نقش‌آفرینی مولفه‌های گفتمانی قابل شناسایی و تبیین می‌باشد (Grummon, 1982: 58). این در حالی است که تاکنون قلمروگستری سرزمینی حزب بعث در سال ۱۹۸۰ نسبت به ایران؛ بر مبنای تحلیل گفتمانی مبتنی بر تفسیر "لاکلا" و "موفه"^۲ مورد مطالعه قرار نگرفته است. این دو اندیشمند تحلیل گفتمان را از حوزه زبان‌شناسی به

1 . Laclau
2 . Mouffe

عالم سیاست و اجتماع سرایت داده و از آن به مثابه ابزاری نیرومند برای تحلیل اجتماعی خود استفاده نموده‌اند. ضمن اینکه آنها مبادی مهم تولید گزاره‌های گفتمانی را کمتر در سطح نهادها محلی و در مقیاس خرد (Mamadouh & Djikind, 2006: 357) و بلکه کاربرد آن در انضمام با اندیشه‌های سیاسی حاکمیت تحلیل نمودند. در برداشت کلی "لاکلائو" و "موفه" گفتمان تمامیتی ساخت‌مند شده در مقطعی از تاریخ می‌باشد که از منظر هویتی در تمایز با دیگر گفتمان‌های و در انضمام با دولت معنا می‌یابد (Laclau & Muffe, 2001: 105). بنابراین شناخت چگونگی بر ساخت متن ژئوپلیتیکی و پیامد آن در قالب جنگ، صلح، موازنه و مصالحه از ارکان ضروری مطالعات ژئوپلیتیک گفتمانی می‌باشد. در این پژوهش کوشش گردیده مؤلفه‌های گفتمانی حزب بعث در غیریت‌سازی نسبت به ایرانیان در چارچوب دیدگاه لاکلائو و موفه واکاوی گردیده و چگونگی عملکرد این مؤلفه‌ها در قلمرو گسترده ژئوپلیتیکی عراق نسبت به ایران بیان گردد.

مبانی نظری

ژئوپلیتیک گفتمانی

در چارچوب دیدگاه گفتمانی؛ کنش ژئوپلیتیک مخلوقی است که از اندیشه‌ها و فرایندهای اجتماعی-اقتصادی حاکم بر جامعه شکل می‌گیرد. بطوری که تصمیم در جهت قلمروخواهی و اقدام جهت قلمرو گسترده؛ معنایی دارد که مفسر می‌بایست آن را با توجه به مؤلفه‌های درون متن و چگونگی غیریت‌سازی آن با سایر گفتمان‌های رقیب فهم نماید. ژئوپلیتیک گفتمانی اثر تحولات اقتصادی-اجتماعی، جابجایی بازیگران سیاسی و ایدئولوژی‌ها را در قلمروخواهی و قلمرو گسترده کشورها را بررسی نموده و ارتباط حوادث و رویدادهای تاریخی را با چگونگی جابجایی و مفصل‌بندی گفتمان‌ها مطالعه می‌نماید. در این رویکرد مفصل‌بندی؛ قرار دادن پدیده‌ها در کنار یکدیگر است که بطور طبیعی در کنار هم قرار ندارند (Laclau, 1990: 33-36). در این دیدگاه؛ ژئوپلیتیک نوعی پراکتیس جانبدارانه مبتنی بر ایدئولوژی و قدرت به مثابه شرایط فرامتنی؛ می‌باشد و در ادوار مختلف تاریخ می‌تواند مدل‌های گوناگون داشته باشد (لاکست و ژیلین، ۱۳۷۸: ۱۰۱). بطور کلی ابژه سرزمین در نگاه اول بر اساس ماهیت مادی آن غیر گفتمانی بنظر می‌رسد؛ لیکن از دریچه تحلیل گفتمان عملکرد و موجودیت آن در بستر گفتمانی متحول

می‌گردد. از این رو محققان تلاش دارند بجای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل سرزمینی در شکل‌گیری سیاست خارجی؛ دریابند چگونه ایده‌های ژئوپلیتیکی توسط گفتمان‌های حاکم در موقعیت هژمونیک قرار می‌گیرند. در این رویکرد تصمیم‌گیران سیاست خارجی صرفاً روایت‌گر منافع کشورهایشان بر مبنای موقعیت جغرافیایی یا ساختارهای عینی تهدیدکننده در روابط بین‌الملل نمی‌باشند بلکه تمرکز بر آن است که چگونه زبان مرتبط با گفتمان سیاسی - اجتماعی فهم خاصی از وضعیت ژئوپلیتیکی را بوجود آورد (Moss, 2002: 17).

به‌ویژه لاکلائو و موفه بیش از فوکو مفهوم گفتمان را از سطح تحلیل اجتماعی و فرهنگی به سوی سطح تحلیل دولت و حاکمیت و شناخت چگونگی شکل‌گیری نظم اجتماعی سوق دادند (مک دائل، ۱۳۸۰: ۱۲۵). در اینجا گفتمان ژئوپلیتیک و منظومه معنایی همبسته با آن به قدرت سیاسی وابسته می‌گردد و سیاست از طریق یک نظم نمادین و با ردیف نمودن زنجیره‌ای از دال‌ها هر کسی و هر چیزی را به یک مکان خاص اختصاص می‌دهد. به‌ویژه مطالعه این که چگونه اشکال قومی، مذهبی، ملی یا دیگر تصورات جمعی به زمینه‌ای برای نهادینه کردن سیاست‌های ژئوپلیتیکی جامعه تبدیل می‌شوند در دیدگاه گفتمانی لاکلائو و موفه مورد توجه می‌باشد. استدلال ارائه‌شده در این دیدگاه بر تفاوت بین سیاست از یک سو و امر سیاسی از سوی دیگر تأکید دارد. به جای در نظر گرفتن دموکراسی به مثابه امر سیاسی و به عنوان یک رژیم نهادی که به روشی برای دستیابی به اجماع اشاره داشته باشد (Swyngedouw, 2011: 374) به اثرگذاری قدرت سیاسی در ساماندهی تجانس اجتماعی اشاره دارد.

بر این مبنا محققان ژئوپلیتیک گفتمانی بر اساس دیدگاه لاکلائو و موفه در آثار خود به تبیین چگونگی شکل‌یابی تحولات ژئوپلیتیک از طریق گردآوری، سازماندهی و چیدمان زمینه‌های اجتماعی - سیاسی و به‌ویژه نقش گروه‌ها و احزاب حاکم پرداخته و سعی در آشکارسازی روابط و مکانیسم‌های پنهان و غیرعینی دارند که باعث رواج مفاهیم خاص در اذهان عمومی و از میدان خارج ساختن مفاهیم و معانی رقیب می‌گردد (مرادی و افضل، ۱۳۹۲: ۱۸). بنابراین با شناسایی دال هژمون می‌توان تبیینی از الگوهای سیاسی ظهور کنش‌های ژئوپلیتیک ارائه داد. در این رویکرد از ابزارهای شناختی به‌ویژه عقلانیت دیالکتیک در جهت تعمیم‌های محدود به زمان معین استفاده می‌شود که به کشف گزاره‌های تفریدی می‌انجامد و به جای تأکید بر هم‌ریخت بودن

رفتارها و سیاست‌های ژئوپلیتیک کشورها بر بازاندیشی موضوعات و مسائل ژئوپلیتیک تأکید دارد. بنابراین تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه به مجموعه وسیعی از داده‌ها زبانی و غیرزبانی در مقطعی خاصی از زمان و مکان به مثابه متن برخورد می‌کند و درصدد شناخت چگونگی مفصل‌بندی و چینش ذهنی حول یک دال مرکزی و تشکیل نظام معنایی می‌باشد (خالقی و انصافی، ۱۴۰۰: ۴۷۶).

از سوی دیگر بخش دیگری از الگوی برساخت کنش ژئوپلیتیکی در چارچوب دیدگاه لاکلائو و موفه متأثر از چگونگی غیریت‌سازی نسبت به کشورها و نیروهای رقیبی می‌باشد که به سازه گفتمانی آنها شکل می‌دهد. به بیان دیگر نظام معنایی یک گفتمان را می‌بایست در مقابل ساختار معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا نمود (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۱). با مفصل‌بندی هویت ذیل یک ایدئولوژی تاریخی نیاز جوامع به تمایز از دیگران شکل می‌گیرد و این تمایزآفرینی امکان شناخت چگونگی شکل‌یابی کنش‌های ژئوپلیتیکی کشورها و واحدهای سیاسی را فراهم می‌آورد (افضلی و دیگران، ۱۳۹۴: ۵۸۲). اصولاً ضدیت؛ امری است که از راه آن گروه‌ها، جوامع و کارگزاران مرزهای هویتی خود را باز می‌شناسند و بخشی از بُعد سیاسی فضا نیز جلوه مادی و عینی همین ضدیت می‌باشد. بر این اساس قدرت نیز امر یا شی‌ای موقعیتی نیست که تسخیر شود بلکه استراتژی یا ایده‌ای است که طی آن هویت‌ها با طرد غیریت‌ها بوجود می‌آیند و هویت خود را به واسطه نوع ارتباط با سایر گفتمان‌های رقیب شکل می‌دهند. لذا نظام گفتمانی در برساختن خویش عناصری را که قابل جذب یا مفصل‌بندی نیستند در حوزه غیریت یا سرکوب قرار می‌دهد (خلف زاده و دیگران، ۱۳۹۸: ۸۸). از این رو کنش ژئوپلیتیکی هیچگاه بطور دائم تثبیت نمی‌گردد و همواره در نتیجه آنتاگونیسم یا تنازع شکل می‌یابد.

بازنمایی اختلافات مرزی ایران و عراق در گفتمان سیاسی حزب بعث

مرز ایران و عراق یکی از بحث‌انگیزترین و پر مناقشه‌ترین مرزهای بین‌المللی ایران در طول سده اخیر بوده است. به‌ویژه اختلافات مرزی ایران و عراق بر سر اروندرود که ریشه در اختلافات سرحدی ایران و عثمانی داشت؛ یکی از مهمترین دلایل برای شروع جنگ ایران و عراق برشمرده می‌شد. قراردادهای آماسیه (۱۵۵۵)، زهاب (۱۶۳۹)، کردان (۱۷۴۶)، ارزروم اول (۱۸۲۳)، ارزروم دوم (۱۸۴۷)، پروتکل تهران (۱۹۰۲)، پروتکل اسلامبول (۱۹۱۳) و کمسیون تحدید حدود (۱۹۱۴)

از جمله قراردادهای مرزی بودند که میان ایران و عثمانی منعقد شدند (پارسادوست، ۱۳۶۵: ۱۹۴). پس از فروپاشی عثمانی و استقلال عراق در سال ۱۹۳۲ و با استقرار حکومت‌های پادشاهی در ایران و عراق حل مسالمت آمیز اختلافات مرزی در دستور کار قرار گرفت که منجر به قرارداد مرزی ۱۹۳۷ میان دو کشور گردید.

مرحله دوم روابط ایران و عراق در سال ۱۹۵۸ با کودتای عبدالکریم قاسم شکل یافت که دارای تمایلات ناسیونالیستی و نزدیک به شوروی بود. با وقوع این کودتا و سرنگونی حکومت سلطنتی در عراق؛ اختلاف‌های مرزی دو کشور شدت یافت و به‌ویژه اختلاف بر سر تعیین حدود در رودخانه اروند شکل بحرانی بخود گرفت. عبدالکریم قاسم پیمان‌نامه مرزی ۱۹۳۷ سعدآباد در مورد این رودخانه را به‌دلیل مداخله بریتانیا در انعقاد آن بی‌اعتبار اعلام نمود و مدعی گردید که شهرهای اهواز و خرمشهر در ایران متعلق به سرزمین‌های عراق هستند که در دوره عثمانی به ایران تسلیم شده‌اند (Rajaei, 1993: 111- 113) و این موضع‌گیری سبب افزایش مخاصمات سیاسی میان دو کشور گردید. در فوریه ۱۹۶۳ عبدالکریم قاسم طی کودتایی سرنگون و عبدالسلام عارف؛ نظامی عراقی به قدرت رسید که به دلیل کاهش احساسات ناسیونالیستی در دولت عارف؛ تعامل دیپلماتیک با ایران در دستور کار دولت عراق قرار گرفت و این مسئله سبب کاهش شدت تنش مرزی در این دوره میان دو کشور گردید. با وقوع کودتای ۱۹۶۸ و به قدرت رسیدن "احمد حسن البکر" و سقوط خاندان عارف از قدرت، ناسیونالیست‌های بعثی پس از ۵ سال قفرت؛ بار دیگر به قدرت رسیده و بحران‌های مرزی ایران و عراق شدت یافت.

جدول ۱. مانیفست سه گانه حزب بعث منبع: (Baran, 1991: 9)

۱	میهن عربی، واحد سیاسی و اقتصادی تجزیه‌ناپذیر می‌باشد و هیچ کدام از کشورهای عربی نمی‌توانند جدا از کشورهای دیگر عرب، نیازهای زندگی خود را برآورده نمایند.
۲	ملت عرب، واحد فرهنگی است و همه اختلافات موجود میان فرزندان آن عارضی و جعلی‌اند و با بیداری مردمان عرب از میان خواهد رفت.
۳	میهن عربی متعلق به اعراب است و فقط آنان حق دارند آن را اداره نمایند و از ثروت آن بهره ببرند و سرنوشت آن را به دست گیرند.

از جمله دولت عراق بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ جهت اعمال فشار بر ایران حدود پنجاه هزار نفر از ایرانیان ساکن در عراق را اخراج و موال آنها را مصادره نمود. این اختلافات به حدی بود که به درگیری نظامی کوتاه مدت در ژانویه ۱۹۷۳ انجامید و اختلافات مرزی دو کشور به شورای

امنیت ارسال و قطعنامه ۳۴۸ شورای امنیت در جهت حل و فصل مسالمت‌آمیز این بحران صادر گردید (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۴۷۹-۴۸۰).

با قدرت‌یابی نظامی - سیاسی ایران در دهه ۱۹۷۰ میلادی زمینه برای حمایت حکومت ایران از مخالفان مسلح کرد در شمال عراق در دستور کار قرار گرفت. بطوری که این حمایت سبب ورود عراق به یک جنگ داخلی فرساینده و تضعیف قوای نظامی این کشور گردید و حکومت عراق در سال ۱۹۷۵ چاره‌ای جزء در پیش گرفتن رویکرد مسالمت‌آمیز نسبت به ایران در اختیار نداشت. در چنین متن تاریخی با میانجیگری "بومدین" رهبر الجزایر و در جریان کنفرانس سران سازمان اوپک؛ قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر میان ایران و عراق جهت حل و فصل اختلافات مرزی منعقد گردید (ولایتی، ۱۳۷۵: ۸۰). در این قرارداد دو کشور توافق کردند که مرزهای آبی خود را در رودخانه اروند بر اساس خط تالوگ تعیین نموده و با حداکثر کوشش خود را جهت دقیق کنترل مرزها جلوگیری از فعالیت‌های مخرب بکار بندند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۳: ۸۵).

جدول ۲. قراردادهای مرزی ایران با عثمانی و عراق منبع: (کرمی و امیری، ۱۴۰۰: ۱۹۷)

ردیف	نام قرارداد	تاریخ عقد قرارداد	دوره حکومت	دولت مقابل
۱	عهدنامه آماسیه	۱۵۵۵	صفویان (شاه طهماسب)	عثمانی
۲	عهدنامه قصرشیرین	۱۶۳۹	صفویان (شاه صفی)	عثمانی
۳	عهدنامه کردان	۱۷۴۶	افشاریان (نادرشاه)	عثمانی
۴	عهدنامه اول ارزنه الروم	۱۸۲۴	قاجاریه (فتحعلیشاه)	عثمانی
۵	عهدنامه دوم ارزنه الروم	۱۸۴۷	قاجاریه (ناصرالدین شاه)	عثمانی
۶	پروتکل تهران	۱۹۱۱	قاجاریه (احمد شاه)	عثمانی
۷	پروتکل استامبول	۱۹۱۳	قاجاریه (احمد شاه)	عثمانی
۸	عهدنامه سرحدی ۱۹۳۷	۱۹۳۷	پهلوی اول (رضا شاه)	عراق
۹	قرارداد الجزایر	۱۹۷۵	پهلوی دوم (محمدرضا شاه)	عراق

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ گفتمان سیاسی مشتمل بر شالوده شکنی، واسازی نظم موجود جهانی، اتخاذ سیاست موازنه منفی در مقابل دو ابرقدرت شرق و غرب، شعار صدور انقلاب و جایگزینی امت اسلامی بجای دولت-ملت در ایران در موقعیت هژمونیک قرار گرفت (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۶۵). همزمان در گفتمان سیاسی حزب حاکم بعث در عراق نیز

غیریت‌سازی با گفتمان اسلام سیاسی در ایران و تلاش جهت انحلال قرارداد ۱۹۷۵ و استفاده از آن به مثابه مؤلفه مشروعیت‌بخش حزب بعث جهت رهبری سیاسی امت عربی در دستور کار قرار گرفت. در این رویکرد قلمروگستری ژئوپلیتیک حزب بعث دارای مؤلفه‌هایی بود که می‌بایست آن را با توجه به متن اجتماعی-سیاسی عراق تحت سلطه حزب بعث در دهه ۱۹۷۰ عراق فهم نمود.

روش تحقیق

شناسایی مؤلفه‌های گفتمانی قلمروگستری ژئوپلیتیک مطابق نظریه لاکلائو و موفه نیازمند اتخاذ روش‌شناسی تفسیری است که از طریق آن علل مفصل‌بندی این مؤلفه‌ها و چگونگی غیریت‌سازی آن با گفتمان‌های رقیب جهت مشروعیت‌بخشی به قلمروگستری بیان گردد. در این راستا در بخش ادبیات نظری چگونگی عملکرد گفتمان ناسیونالیسم در برساخت ذهنیت مردم در تعلق به سرزمین و ساخت همبستگی اجتماعی ذیل مفهوم غیریت‌سازی و تصویرسازی ژئوپلیتیک بر علیه کشورهای رقیب تبیین می‌گردد. سپس چگونگی هم‌ارزی مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی حزب بعث عراق و چگونگی برساخت آن به مثابه ابزار جهت قلمروگستری بر علیه ایران که منجر به جنگ ۸ ساله میان دو کشور گردید؛ بیان می‌گردد.

یافته‌های تحقیق

قلمروگستری حزب بعث عراق علیه ایران در چارچوب برساخت امت مفهوم "امت عربی"

حزب بعث در دهه ۱۹۷۰ میلادی با تکیه بر ثروت نفت و قدرت سیاسی و در راستای تقویت ناسیونالیسم عراق تلاش گسترده‌ای را جهت احیای فرهنگ سنتی و بازخوانی تاریخ عراق منطبق با ایدئولوژی حزب بعث بعمل آورد. این اقدام تلاشی در جهت ساخت یک حوزه عمومی جدید و بازسازی هویت سیاسی، تقویت رابطه شهروند و دولت و ارائه تفسیری افتخارآمیز از میراث فرهنگی عراق بود. این در حالی است که در چارچوب دیدگاه گفتمانی لاکلائو و موفه احساس همبستگی قومی فی‌نفسه ملت‌سازی نمی‌نماید بلکه گروه‌های قومی هنگام رویارویی با عناصر بیگانه به احساس همبستگی دست می‌یابند (اسمیت، ۱۳۹۴: ۳۱۱) و هویت‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر معنا می‌یابند. گفتمان اگرچه همانند نظام زبانی به عناصر درون خود بواسطه

عمل مفصل‌بندی؛ هویت می‌بخشد لیکن برای ساخت هویت ناگزیر است به گفتمان‌های خارج از خود نیز رجوع نماید. بر این مبنا در آراء و گفتمان ملی‌گرایی سوسیالیستی حزب بعث نیز تلاش جهت آزادی بخشی به امت عرب و مخالفت با دشمنان آن از ارکان ایدئولوژیک این حزب به شمار می‌رفت (فولادزاده، ۱۳۶۹: ۲۱). در گفتمان پان‌عربیستی حزب بعث رستاخیز جهان عرب تنها از طریق احیای «روح عربی» و اتصال قطعات مجزای کشورهای عرب و تأسیس یک امپراطوری یکپارچه به محوریت عراق در برابر «غیر» امکان‌پذیر بود. در چارچوب این گفتمان اعراب همواره ملت واحدی را تشکیل می‌داده‌اند و اکنون نیز می‌بایست مرز میان کشورهای عربی برداشته شود (پارسادوست، ۱۳۶۵: ۵۵).

در چنین شرایطی صدام حسین و شارحان حزب بعث با طرح دعاوی ضدایرانی درصدد هژمونیک نمودن مؤلفه پان‌عربیسم بودند. در این راستا "میشل عفلق" و "صلاح یطاری" دو نفر از شارحان پان‌عربیسم حزب بعث؛ ایرانیان را «دشمنان امت عربی» معرفی نمودند (جوادی ارجمند و عطارزاده، ۱۳۹۱: ۱۱۶). این در حالی بود که تلاش شارحان و مروجان ناسیونالیسم عراق تا پیش از به قدرت رسیدن حزب بعث و به‌ویژه در دوران حکومت‌های پادشاهی در این کشور تمرکز بر افتخارات عراق باستان و تمدن بین‌النهرین و اتکا بر آن در جهت پوشش تنوع قومی، مذهبی و طایفه‌ای در عراق بود و این الگوی تجانس‌آفرینی در تعارض با تمدن ایرانی تعریف نمی‌گردید. در حالی که ملی‌گرایان حزب بعث همواره عنصر عربیت را در تضاد با عنصر «ایرانیت» تعریف می‌نمودند و نوعی گسست معرفت‌شناختی را در بر ساخت هویت ملی عراق نسبت به دوره حکومت پادشاهی در این کشور ایجاد نمودند که با مفهوم‌پردازی گسست هویتی لاکلانو و موفه قابل تطبیق می‌باشد.

با شکل‌گیری دال مرکزی "پان‌عربیسم" در دوره حکومت حزب بعث و حفاظت از قلمرو عربی به مثابه یک رسالت ایدئولوژیک؛ گونه‌ای از غیریت‌سازی در گفتمان ژئوپلیتیکی حزب بعث شکل گرفت که در مضمون آن مرزهای قلمرو امت عربی در برابر ایرانیان به یکی از مؤلفه‌های بر ساخت هویت تبدیل و مرزهای عراق با ایران به عنوان "دروازه‌های شرقی جهان عرب" بازنمایی شد (درودیان، ۱۳۹۵: ۵۴). روند برجسته‌سازی این تمایز آفرینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ تشدید گردید. در همین راستا در این دوره؛ روایت ظفرمند از

پیروزی اعراب بر ایرانیان در نبردهای تاریخی صدر اسلام و به‌ویژه جنگ قادسیه توسط نویسندگان و پژوهشگران حزب بعث مورد بازخوانی قرار گرفت و انتخاب لقب "سردار قادسیه" برای صدام حسین تداعی کننده پیروزی اعراب مسلمان علیه امپراطوری ساسانی در ایران در صدر اسلام بود (درویشی، ۱۳۸۵: ۳۰).

همزمان با رشد پان عربیسم در دهه ۱۹۷۰ میلادی و قدرت‌یابی صدام حسین در عراق؛ جایگاه مصر در سیادت و رهبری جهان عرب به جهت انعقاد قرارداد کمپ دیوید تضعیف گردید. این تحول به معنای فراهم شدن بستر و زمینه سیاسی مناسب برای سیادت عراق بر جهان عرب گردید. بر مبنای نظریه لاکلائو و موفه ساختن اسطوره‌های ناسیونالیستی و ایده‌های مرتبط با ساخت تعجاس و همبستگی توسط قدرت سیاسی ماهیتی انتولوژیک داشته و در یک نبرد سیاسی ساخته و به شکل‌گیری ابژه قلمرو، حفاظت از آن و قلمروگستری برساخت می‌گردد (Bonnett & Nayak, 2015: 300). از این رو گفتمان پان عربیستی حزب بعث پدیده‌ای بسته و انتزاعی نبود بلکه بخشی از هویت این گفتمان بواسطه تمایزآفرینی بود که با ایدئولوژی انقلاب ایران انجام داده بود. ایدئولوژی انقلاب اسلامی که تمام مسلمانان را به وحدت و یکپارچگی فرا می‌خواند؛ برای حزب بعث قابل تحمل نبود؛ چرا که اتحاد کشورهای عربی با عراق را ذیل گفتمان پان عربیستی حزب بعث با چالش مواجه نموده بود. آنان دولت انقلابی جدید ایران را متهم می‌نمودند که درصدد بازساخت شکل نوینی از نهضت شعوبیه بر ضد امت عربی می‌باشد و شعوبیان در شکل ایدئولوژی انقلاب ایران؛ به عنوان دشمنان وحدت عربی و هم ارز انحراف در مذهب اسلام قلمداد می‌گردیدند (قزوینی، ۱۳۹۷: ۱۸۲). شعوبیه مفهومی بود که از اوایل حکومت عباسی به ایرانیانی که قائل به مساوات بین عرب و عجم بودند اطلاق می‌شده است و خاستگاه زمانی ظهور آن به قرون اولیه بعد از ظهور اسلام باز می‌گردد که در آن مسلمانان غیرعرب از به رسمیت شناختن جایگاه ممتاز اقوام عرب در جهان اسلام امتناع می‌ورزیدند. از جمله در سال ۱۹۸۴ کتابی با عنوان "شعوبیه جنبشی ضد اسلام و ضد امت عربی" از "عبداله سلوم السامرائی" از شارحان حزب بعث در عراق به چاپ رسید. السامرائی در این کتاب از فتوحات و قلمروگستری ارتش اسلام در صدر اسلام آغاز می‌کند و نبردهای بین مسلمانان و سپاه ساسانی را جنگ بین دولت عربی و دولت ایرانی قلمداد می‌کند (سلوم، ۱۹۸۴: ۶). بنابراین تقلیل هویت مذهبی به

هویت قومی و ملی یکی از نماد عرب‌گرایی حزب بعث در دهه ۱۹۷۰ میلادی بود. این عرب‌گرایی که سرخ آن به شارحانی همچون "ساطع الحصری" باز می‌گردد؛ شیعیان را ایرانی تلقی و آنها را به عنوان دیگری طرد می‌کند (العلوی، ۱۴۲۶: ۳۷).

از سوی دیگر در نظر صدام حسین و شارحان گفتمانی حزب بعث ساختن یک هویت جمعی و ایجاد همبستگی در عراق به‌ویژه در انتهای دهه ۱۹۷۰ میلادی به یک پیروزی فرهنگی و تاریخی نیازمند بود. اوضاع سیاسی نابسامان ایران پس از انقلاب اسلامی موجب گردید که حزب بعث عراق فرصت جبران قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را که به ضرر خود می‌انگاشت؛ مغتنم شمرده و دولت ایران را جهت انعقاد پیمان مجدد تحت فشار قرار دهد. ضمن اینکه درخواست مقتدرانه جهت تجدیدنظر ایران در مرزهای اختلافی در اروندرود و تغییر آن به سود عراق و به رسمیت شناختن ماهیت عربی خوزستان توسط حکومت ایرانی توانست سبب تثبیت هویت عربی حزب بعث گردیده و پیروزی ژئوپلیتیک مهمی را برای این حزب رقم بزند (درویان، ۱۳۸۴: ۲۱). صدام تصور می‌نمود که آشفته‌گی و هرج و مرج ناشی از انقلاب ایران موجب می‌شود که وی قادر باشد پیروزی سریع و شکوهمندی را به دست آورد و این پیروزی سریع در این مقطع تاریخی می‌توانست به ترمیم جایگاه اجتماعی حزب بعث و ارتقای روحیه ملی‌گرایی مردم بعد از انعقاد قرارداد الجزایر یاری رساند (وودز، ۱۳۸۹: ۵۹). به همین دلیل به فاصله چند ماه پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران دولت عراق ضمن احضار سفیر ایران درخواست رسمی خود جهت تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را اعلام داشت (طالع، ۱۳۸۶: ۲۲۴). با فرارسیدن سال ۱۹۸۰ میلادی روند تحولات داخلی عراق به گونه‌ای پیش رفت که منازعه در مرز ایران و عراق بطرز چشمگیری افزایش یافت. در آوریل سال ۱۹۸۰ صدام حسین شرایط پایان منازعات مرزی میان عراق و ایران را منوط به تحقق شرایط زیر دانست: ۱- بازگرداندن وضعیت حقوقی اروندرود به حالت قبل از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر ۲- خروج بدون قید و شرط ایران از جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس (میرفندرسکی، ۱۳۸۲: ۱۹۴). در نهایت با عدم پذیرش این شروط توسط دولت ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ حکومت بعث عراق ضمن اعلام جنگ به ایران حملات نظامی گسترده‌ای را به مرزهای ایران آغاز نمود.

بدین ترتیب در این گفتمان؛ امت عرب در برابر جهان عجم (فارس) تعریف می‌گردید و پس از شروع جنگ با ایران؛ حکومت بعث عراق همواره تأکید می‌ورزید که به نمایندگی از کشورهای عربی به نبرد می‌پردازد (Grummon, 1982: 30) و درصدد تحریک احساسات سایر شهروندان عرب و جلب حمایت آنها در این قلمروافزایی ژئوپلیتیکی بود. به گونه‌ای که یکی از شروط حزب بعث عراق در زمان آغاز جنگ؛ به رسمیت شناختن ماهیت عربی استان خوزستان توسط حکومت ایران و تخلیه جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس بود (درویشی، ۱۳۷۸: ۱۳۸). در این راستا طارق عزیز نخست وزیر وقت عراق طی سخنانی اظهار داشت که "تجزیه ایران به پایان دشمنی آنان با ملت عراق و امت عربی ختم می‌شود" (درویشان، ۱۳۸۷: ۱۸) و بدین وسیله عراق خود را رهبر سیاسی جهان عرب برای کنترل قلمرو گستره ایرانیان قلمداد می‌نمود (فولر، ۱۳۷۳: ۴۸) و درصدد جلب حمایت سیاسی- نظامی کشورهای عربی بود.

بر این مبنا حزب بعث عراق از اواخر سال ۱۹۷۹ ایجاد تحریکات و اگرایانه میان اقوام عرب ساکن در استان خوزستان را شدت بخشید و اقدام به کمک‌رسانی به گروه‌های استقلال طلب خوزستان همچون "جنبش خلق عرب" نمود. شارحان حزب بعث اذعان می‌نمودند که فدرالیسم خوزستان در دوره مظفرالدین شاه قاجار پادشاه وقت ایران طی یک منشور سلطنتی؛ به رسمیت شناخته و پهلوی اول خوزستان را از طریق قوای نظامی مجدداً به قلمرو ایران ضمیمه نموده است. در چارچوب این آراء گفتمانی آنان مسئله خوزستان و فلسطین را در افکار عمومی عراق شبیه به یکدیگر و هر دو منطقه را اشغال شده به وسیله اقوام غیرعرب بازنمایی می‌نمودند (مشفق‌فر، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

قلمرو گستره ژئوپلیتیک حزب بعث و غیریت‌سازی با گفتمان تشیع انقلابی در ایران

بطور کلی از دوره صفویه مذهب تشیع یکی از پایه‌های مهم هویتی ایرانیان بوده است و تفاوت آراء فقهی تشیع و تسنن در مناسک دینی و اجتماعی همواره می‌توانسته به مثابه ابزاری جهت تمایز آفرینی گفتمان سیاسی- تاریخی این دو مذهب عمل نماید (فولر و فرانکله، ۱۳۸۴: ۴۴). به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تبدیل تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور و با کار بست آموزه‌های این مکتب در نظام اجتماعی- سیاسی ایران؛ تمایزات عقیدتی پیروان تشیع و تسنن در بستر سیاسی ایران پررنگ گردید. از سوی دیگر برجسته‌سازی ایده تعارض با اندیشه انقلابی شیعی موجود در انقلاب ایران؛ می‌توانست به تثبیت رهبری جهان عرب توسط صدام منجر گردد و

کشور عراق را نگهبان مرزهای شرقی جهان عرب معرفی نماید (زرقانی و احمدی، ۱۳۹۵: ۷۹). بی‌تردید انقلاب اسلامی تنها انقلاب مذهبی قرن بیستم بود که با بهره‌گیری از نظام اندیشگی مذهب تشیع و تنها با هم ذات‌پنداری با برخی حوادث تاریخ تشیع نظیر قیام عاشورا توانست منبع بازتولید گفتمان جدیدی در ایران گردد.

علی‌رغم اینکه در ایدئولوژی سیاسی حزب بعث؛ هویت عربی، سوسیالیسم و رعایت مساوات در مورد پیروان مذاهب و اقوام مختلف مورد تأکید قرار گرفته بود؛ لیکن با قدرت‌گیری مجدد این حزب در سال ۱۹۶۸ عضوگیری و فعالیت‌های این حزب در مناطق سنی‌نشین عراق گسترش یافت. هرچند حذف مخالفان در این دوره توسط رهبران حزب بعث در مواردی پیروان اهل سنت را نیز شامل می‌گردید؛ لیکن شیعیان به میزان بیشتری مورد تبعیض قرار می‌گرفتند. به‌طوری‌که در دهه ۱۹۷۰ در شورای فرماندهی عراق که بالاترین نهاد تصمیم‌گیر حکومت بود هیچ عضو شیعه‌ای وجود نداشت (Batatu, 1989: 46).

از دیدگاه سران و شارحان حزب بعث؛ شیعیان عراق به واسطه روابط تاریخی خود با جامعه تشیع در ایران توان انتقال پیام بسیج عمومی بر علیه حکومت همچون انقلاب ایران را دارا بودند و عراق با اکثریت جمعیت شیعه نمی‌توانست از گفتمان تشیع انقلابی ایران مصون بماند. پیروان تشیع در جنوب عراق قادر بودند از گفتمان تشیع انقلابی در ایران تأثیر پذیرفته و در ایجاد تزلزل در حاکمیت حزب بعث ایفای نقش نمایند. از این رو باستان‌گرایی برگرفته از تاریخ کهن بین‌النهرین به عنوان یک عنصر مکمل جهت همگون‌سازی هویتی مورد توجه شارحان حزب بعث قرار گرفت تا بیش از پیش بتواند اقوام کرد و پیروان تشیع را در هویت ملی عراق ادغام نماید. در این راستا خوانش افتخارآمیز از این تاریخ و بازنمایی برتری آن نسبت به تمدن‌های رقیب و از جمله در ایران مورد توجه قرار گرفت (خاکرند و یداللهی، ۱۳۹۸: ۱۲۹). همچنین در گفتمان حزب بعث تأکید عنصر «عربیت» بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت؛ چرا که می‌توانست توان بیشتری در یکپارچه‌سازی ملت عراق و کاهش واگرایی سیاسی میان پیروان اهل تسنن و تشیع داشته باشد. در این راستا شارحان گفتمانی حزب بعث با اشاره به امام علی^(ع) و امام حسین^(ع) به عنوان دو نمونه از مهمترین پیشوایان تشیع؛ این نکته را به شهروندان عراقی القاء می‌نمودند که این دو امام به قومیت عرب و نه ایرانی تعلق داشته و از سوی دیگر با طرح این ادعا که صدام از نوادگان پیشوای شیعیان

امام علی^(ع) می‌باشد؛ تلاش نمودند حکومت بعثی را موافق ارزش اصیل اسلامی معرفی و اسلام شیعی ایران را تحریف شده جلوه دهند (حائری، ۱۳۹۷: ۱۷۸). ضمن اینکه از این طریق در صدد جلب وفاداری شهروندان اهل تشیع عراق و بسیج آنها در جهت پیوستن به جریان ملی‌گرایی پان‌عربیستی حزب و ایجاد هم‌ارزی و تجانس مذهبی و دینی در عراق بودند. همچنین به سبب آنکه سربازان و افسران شیعه که در ارتش عراق خدمت می‌نمودند تحت تأثیر تبلیغات ایرانی قرار نگیرند؛ حزب بعث تعدادی از روحانیون شیعه را به خطوط مقدم جبهه اعزام نمود تا هم کیشان خود را متقاعد کنند که بین تشیع راستین و تشیع ایرانی اشتراکی وجود ندارد. در نظر آنها تشیع انقلابی ایران دارای رگه‌های از باورهای زرتشتی می‌باشد که در صددند که در پوشش ظاهری اسلام اعتقادات امپراطوری پیش از اسلام را احیا کنند (Chubin, Tripp, 1988:196).

در این راستا حزب بعث عراق در گفتمان سیاسی- تاریخی خود ایدئولوژی تشیع انقلابی ایران را مانعی در اتحاد جهان اسلام تفسیر می‌نمود. پیش از شروع جنگ؛ دولت عراق به برجسته‌سازی وقایعی همچون شورش شیعیان شرق عربستان و بمب‌گذاری‌های عراق پرداخت و با انتصاب این حوادث به برخی از احزاب شیعه طرفدار انقلاب ایران کوشید تا مرز میان ایران شیعی و جهان اهل تسنن را پررنگ نماید. یکی از مهمترین توصیفاتی که در گفتمان حزب بعث علیه ایران بکار می‌رفت؛ تعبیر «صفوی» بود. در ذیل این مفهوم؛ انقلاب اسلامی ایران در مسیر احیای امپراطوری صفوی تعبیر می‌گردید که در تلاش بود برای توسعه‌طلبی سرزمینی و احیای امپراطوری تشیع انقلابی اقدام نماید. عراق چنین وانمود می‌نمود که شکست خوردن سوسیالیسم عراق از انقلاب بنیادگرایانه شیعی در ایران می‌تواند به برانگیختن موجی از جنبش‌های انقلابی در منطقه منجر شود که منافع غرب را در منطقه به خطر می‌اندازد (Cordesman & Wagner, 1990: 2). ضمن اینکه پیروزی برق‌آسا در جنگ با ایران در ۱۹۸۰ می‌توانست به شیعیان عراقی طرفدار ایران نشان دهد که پیروی از الگوی شکست خورده به سود آنها نیست.

نتیجه‌گیری

مطابق دیدگاه گفتمانی "لاکلا" و "موفه" تمایلات قلمروگستری حکومت‌ها ناظر بر گفتمان‌هایی است که در مقطعی از تاریخ در موقعیت برتری نسبت به سایر گفتمان‌ها قرار گرفته و

کنش سلطه‌جویی و نفوذ را مشروعیت می‌بخشد. به بیان دیگر کنشگران و بازیگران سیاسی برای قلمروگستری صرفاً نیازمند استفاده از قدرت سخت جهت توسعه نفوذ خود نمی‌باشند بلکه نیازمند اندیشه و ایده‌هایی هستند که مشروعیت این قلمروخواهی را توجیه نماید. بر این مبنای اختلاف سرزمینی میان ایران و عراق در نگاه اول بر اساس تعریف مادی‌اش غیرگفتمانی بنظر می‌رسد. اما از دریچهٔ رهیافت گفتمانی، عملکرد و موجودیت اختلاف سرزمینی دو کشور در یک خلاء غیرگفتمانی صورت نگرفته و بلکه موجودیت و عملکرد این ابژه‌ها به‌ویژه بعد از به قدرت رسیدن صدام در عراق در متن ویژه‌ای از فرایندهای سیاسی- تاریخی منبعث از عناصر بیرونی نظیر ایدئولوژی و قدرت حزب بعث شکل یافته است.

در این دوره قوام و تثبیت دال مرکزی "پان عربیسم" و "شکل دهی به ایدهٔ" امت واحد عربی " نیازمند تمایزسازی با گفتمانی بود که قادر باشد معانی نوینی به قلمروگستری ژئوپلیتیک حزب بعث اعطا کند. از این رو غیریت‌سازی نسبت به آموزه‌های انقلاب اسلامی در ایران می‌توانست حزب بعث عراق را نگهبان مرزهای شرقی جهان عرب قلمداد نموده و اختلافات مرزی ایران و عراق را در بستری وسیع تر میان ایرانیان و اعراب بازنمایی نماید. به بیان دیگر نوعی رسالت فراسرزمینی در گفتمان حزب بعث وجود داشت که دارای دال مرکزی پان عربیسم و تمایز با ایرانیان بود. این ایدهٔ پان عربیستی حزب بعث تحت ایدئولوژی این حزب معنا می‌گردید و به دیگر احزاب سیاسی در عراق اجازهٔ فعالیت در نظام سیاسی عراق داده نمی‌شد. از این رو حفظ و تثبیت این انحصارطلبی نیازمند دشمن بیرونی بود که قادر باشد آن را تهدیدی برای همه احزاب و طوایف عراق معرفی نماید. از سوی دیگر از منظر شارحان حزب بعث؛ ایدهٔ تشیع انقلابی ایران در صدد احیای امپراطوری شیعی صفوی تفسیر می‌گردید و ممانعت از بر ساخت این امپراطوری مبنای مشروعیت قلمروگستری ژئوپلیتیکی عراق نسبت به قلمرو سرزمینی ایران قلمداد می‌گردید. در این گفتمان؛ نسخه امت محور تشیع انقلابی ایران نوعی نسخه منسوخ و متضاد با اتحاد جهان عرب و حتی جهان اسلام تبیین می‌گردید که می‌بایست از طریق اقدام نظامی مهار گردد. بر مبنای نظریه لاکلائو و موفه ساختن اسطوره‌های ناسیونالیستی و ایده‌های مرتبط با همبستگی ملی توسط قدرت سیاسی ماهیتی انتولوژیک داشته و در یک غیریت‌گرایی سیاسی بازنمایی گردیده و به شکل‌گیری ابژه قلمرو، حفاظت از آن و قلمروگستری ختم می‌شود. گفتمان پان عربیستی حزب

بعث نیز پدیده‌ای بسته و انتزاعی نبود بلکه بخشی از هویت این گفتمان به واسطه تمایز آفرینی بود که با ایدئولوژی انقلاب در ایران انجام داده بود. ایدئولوژی انقلاب اسلامی که تمام مسلمانان را به وحدت و یکپارچگی فرا می‌خواند؛ برای حزب بعث قابل تحمل نبود؛ چرا که اتحاد کشورهای عربی با عراق را ذیل گفتمان پان عربیستی حزب بعث با چالش مواجه نموده بود.

به‌طور کلی در میان غیریت‌سازی‌های مطرح در برابر پان عربیسم نظیر استعمار، صهیونیسم و ایران در گفتمان حزب بعث؛ ایران با نمادهای نظیر «شعویه»، «عجم»، «مجوس» و «صفوی» بخش مهمی از دیگری‌انگاری این حزب را تداعی می‌بخشید و بر این مبنا ایران و تشیع انقلابی به عنوان معارض انسجام عراق تعبیر می‌گردید. این الگوی غیریت‌سازی؛ تشدید اختلافات مرزی ایران و عراق را در این مقطع زمانی موجب گردید و به قلمرو گستره عراق در برابر ایران انجامید.

فهرست منابع

- اسمیت، آنتونی (۱۳۹۴)، ناسیونالیسم و مدرنیسم؛ بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.
- افضلی، رسول و بدیعی، مرجان و ذکی، یاشار و کیانی، وحید، (۱۳۹۳)، قلمروسازی گفتمانی و ژئوپلیتیک، فصلنامه سیاست جهانی، سال ۳، شماره ۴: ۹۳-۱۲۱.
- العلوی، حسن (۱۴۲۶)، الشیعه و الدوله القومیه فی العراق، ۱۹۱۴-۱۹۹۰، قم: روح الامین.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۳)، کودتای ۱۹۶۸ حزب بعث و تأثیر آن روابط سیاسی و اقتصادی ایران و عراق، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۶، شماره ۱۹: ۷۴-۱۰۱.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۵)، زمینه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تاجیک، محمدرضا و دهقانی فیروزآبادی، جلال الدین (۱۳۸۲)، الگوی صدور انقلاب در گفتمان سیاست خارجی ایران، فصلنامه راهبرد، سال ۱۲، شماره ۲۷: ۶۲-۸۰.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۶)، اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- جوادی ارجمند، جعفر و عطارزاده، بهزاد (۱۳۹۱)، تاریخ تحول در روابط ایران و اعراب؛ تحلیل روابط خارجی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، سال دوم، شماره ۱: ۹۵-۱۳۵.
- حائری، یاسر (۱۳۹۷)، ایران به مثابه «دیگری» در هویت ملی عراق، فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۱۰، شماره ۲: ۱۷۱-۱۹۰.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، چاپ سوم، مشهد: پاپلی.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۱)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: انتشارات دانشگاه مفید قم.
- خاکرند، شکراله و یداللهی، سیاوش (۱۳۹۸)، تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب بر گسترش شکاف اجتماعی در عراق، فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، سال ۹، شماره ۳۵: ۱۱۱-۱۳۵.
- خالقی، احمد و انصافی، مصطفی (۱۴۰۰)، شانتال موف و منطق امر سیاسی، فصلنامه سیاست، سال ۵۱، شماره ۲: ۴۸۵-۴۶۱.
- خلف زاده، رشید و رستمی، میثم و جهانی راد، حجت اله (۱۳۹۸)، تحلیل جغرافیای فرهنگی و معنایی جنگ تحمیلی با رویکرد زبان‌شناسی، فصلنامه دفاع مقدس، سال پنجم، شماره ۲۰: ۸۳-۱۰۲.
- درودیان، محمد (۱۳۹۵)، تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق؛ پیش‌درآمدی بر یک نظریه، تهران: انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- درودیان، محمد (۱۳۸۷)، آغاز تا پایان جنگ، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

- درویدیان، محمد(۱۳۸۴)، سیری در جنگ ایران و عراق؛ خونین شهر تا خرمشهر، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- درویشی، فرهاد(۱۳۸۵)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها(جنگ ایران علیه عراق)، چاپ ششم، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- درویشی، فرهاد (۱۳۷۸)، ریشه‌های تهاجم (علل و زمینه‌های شروع جنگ ایران و عراق)، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- زرقانی، سیدهادی و احمدی، ابراهیم (۱۳۹۵)، رمزگشایی کدهای ژئوپلیتیک عراق در تهاجم به ایران با تأکید بر کد بازنمایی و تصویرسازی ژئوپلیتیک، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، سال ۱، شماره ۴: ۶۷-۹۲.
- زیدان، جرجی (۱۳۸۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
- سلطانی، علی اصغر(۱۳۸۳)، تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش، فصلنامه علوم سیاسی، سال ۷، شماره ۲۸: ۱۵۳-۱۸۰.
- سلوم السامرائی، عبدالله(۱۹۸۴)، الشعبیه حرکه المضاده لاسلام و الامه العربیه، بغداد: افرس.
- فولادزاده، عبدالامیر(۱۳۶۹)، ایدئولوژی حزب سوسیالیست بعث عراق، قم: انتشارات نشر اندیشه اسلامی.
- فولر، گراهام و فرانکله، رند(۱۳۸۴)، شیعیان مسلمانان فراموش شده، ترجمه خدیجه تبریزی، قم: انتشارات شیعه‌شناسی.
- فولر، گراهام(۱۳۷۳)، قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قزوینی، یاسر(۱۳۹۷)، ایران به مثابه «دیگری» در هویت ملی عراق، فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۱۰، شماره ۲: ۱۷۱-۱۹۰.
- طالع، هوشنگ(۱۳۸۶)، تاریخ تجزیه ایران، دفتر سوم، تهران: انتشارات سمرقند.
- کرمی، افشین و امیری، علی(۱۴۰۰)، کارکرد هویتی مذهب در عینیت بخشیدن به مرزهای جغرافیایی ایران در عصر صفوی، فصلنامه علوم و فنون مرزی، سال ۱۰، شماره ۱: ۱۷۱-۲۰۴.
- لاکست، ایو و ژیلین، بتترس (۱۳۷۸)، عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی، تهران: نشر آمن.
- لشگری تفرشی، احسان (۱۴۰۰)، جستاری نوین در چگونگی شناخت ژئوپلیتیک گفتمانی کشورها در چارچوب عملکرد اقتصاد سیاسی، فصلنامه سیاست دفاعی، سال ۳۰، شماره ۱۱۵: ۱۲۹-۱۴۹.
- مشفقی فر، ابراهیم(۱۳۸۳)، حاکمیت رژیم کودتایی در عراق و تشدید بحران‌های سیاسی - نظامی با ایران، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۶، شماره ۱۹: ۱۱۷-۱۳۶.
- مرادی، اسکندر و افضل، رسول(۱۳۹۲)، اندیشه‌های جدید در ژئوپلیتیک، تهران: نشر زیتون سبز.
- مک دائل، دایان(۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، مترجم حسینعلی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- میرفندرسکی، احمد(۱۳۸۲)، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، تهران: نشر پیکان.
- وودز، کوین و ویلیامسون، توماس و هولادی، توماس و الخرمی، منیر(۱۳۸۹)، جنگ صدام: جنگ ایران و عراق از نگاه ارتش عراق، ترجمه داود علمایی، تهران: انتشارات مرکز اسناد دفاع مقدس.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۵)، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

انگلیسی

- Agnew, John & Thathail, Gearóid (2008). Geopolitics and discourse Practical geopolitical reasoning in American foreign policy, Book: Politics; Critical Essays in Human Geography, Edited by John Agnew and Virginie Mamadouh, London: Routledge.
- Baram, A(1991). Culture, history and ideology in formation of Baathist Iraq, 1968- 1989, London: Springer.
- Batatu, Hanna(1989) . The old social classes and the revolutionary movement of Iraq, Princeton university press.
- Bonnett, Alastair & Nayak, Anoop(2015) . Cultural Geography of racialization; the territory of race, Hand Book of Cultural Geography, Edited by Kay Anderson & Mona Domosh & Steve Pile & Nigel Thrift, London: sage publications.
- Chubin, Shahram & Tripp, Charles(1988). Iran Iraq at war, New work: Routledge.
- Cordesman, Anthony & Wagner, Abraham(1990) . "The lesson of modern war, The Iran-Iraq war", Vol 2, Boulder: west view Press.
- Dalby, S (1991). Critical Geopolitics: Discourse, Difference and Dissent, Environment and Planning D: Society and Space, Vol 9, No.3: 261- 283.
- Gregory, D & Johnston, R & Pratt, G & Watts, M & Whatmore, S (2009) . The dictionary of Human Geography, 5Th Edition, Malden: Wiley Blackwell.
- Grumman, S (1982). The Iran Iraq war, Islam Embattled, Washington D.C: Preager.
- Laclau, Ernesto (1990). New reflections on the revolution of our time, London: Verso Press.
- Laclau, Ernesto & Muffe, Chantal (2001). Hegemony and socialist strategy, London: Verso.
12. Mamadouh, V & Dijkind, G(2006). Geopolitics, International Relation and Political Geography: The Politics of Geopolitical Discourse, Geopolitics, No.11: 349- 366.
13. Moss, Laurance (2002). The new political economy, Oxford: Blackwell.
14. Rajaei, Farhang(1993). The Iran- Iraq war, Florida: University Press of Florida.
15. Reuber, P (2009). Geopolitics, International Encyclopedia of human geography, Editors in Chief Rob Kitchen & Nigel Thrift, Available: www.sciencedirect.com/referencework/9780080449104/international-encyclopedia-of-human-geography: 441- 452.
16. Swyngedouw, E(2011). Interrogating post-democratization: Reclaiming egalitarian political spaces, Political Geography, Vol30, No. 1: 370- 380.

